

چهاردهم هجری، بدین گونه خواننده با دیدگاه و طرز تعبیر کسانی که حافظ را شیعی می‌پندارند نیز آشنا می‌گردد. فهرست راهنمای دقیقی نیز در آخر کتاب هست که کلمات کلیدی متن در آن ذکر شده است.

بر رویهم، این کتاب (طبق تعبیری که راجع به حافظ دارد) آدم باسواد و فرهنگ دیده را ارضاء می‌کند و خواننده معمولی را نیز نومید نمی‌سازد.

احمد اقتداری

گلگشت در شعر و اندیشه حافظ

تألیف دکتر محمدامین ریاحی. تهران. انتشارات علمی. ۱۳۶۹.

کتاب ۵۳۲ صفحه و مباحث دلکش مطول و بدیع و نوپرداخته‌ای دارد که مؤلف چربدست شیرین کار کتاب خود عنوان زیر را بر آن مباحث دقیق و دل‌انگیز گذاشته است:

چهره ممتاز حافظ - فهم زبان حافظ - جان و جهان حافظ - طبیبی و شاه نشینی - سرچشمهای مضامین حافظ - حافظ با یکی از پیران خانقاهها - ماجرا کردن و خرقة سوختن - دو یار زیرک و از باده کهن دومنی - باد جوی مولیان - این رباعی‌ها از حافظ نیست - آینده حافظ شناسی.

درباره حافظ، زندگی او، مذهب و مشرب او، اینکه قرآن را به چند روایت از حفظ داشته است، اینکه صوفی بوده است یا نبوده است، اینکه سنی بوده است و یا شیعه بوده است، اینکه در دربار پادشاهان آل مظفر جیره خوار بوده است یا نبوده است، اینکه شرابخورا بوده است یا نبوده است، اینکه در سیر و سلوک عرفان مذهبی راهسپر بوده است و بمقاماتی رسیده است یا رندی لابلالی بوده و چهار تکبیر زده بر همه آنچه که هست، بخصوص در شصت سال اخیر کتابها و مقالات بی‌شماری پرداخته‌اند. گروهی آن گروهی این پسندیده‌اند. تضاد آراء و عقائد و اختلاف نظرهای محققان و شارحان و ناشران و مفسران و ادیبان و اهل ادب و شعر و قافیه و عرفان و تصوف و مذهب و فلسفه تا بدانجا کشیده شده است که در زمان ما هم اکنون مکتبی بنام «حافظ شناسی» جان گرفت و هر عالم و عارف و ادیب لیبی از جهات و نقطه نظرهای مختلف پای در این دائره وسیع نهاده است و نقشی و رنگی و خیالی بر لوح دانش و بینش زده است، و فارسی زبان و ترک و تازی گوی و فرنگی لسان همه و همه در این راه رهسپر گشته‌اند. اما این بحث بی‌انتهای جز در بازار ادیبان و شاعران و فیلسوفان و عارفان و مدعیان اینگونه علوم رواج ندارد و شیفتگان حافظ و دلبستگان باو و عاشقان کرامت موسیقی دل انگیز شعر او و معتقدین به حافظ لسان‌الغیب یعنی مردمان عوام بی‌سواد یا کم‌سواد روستائی و شهری نه آن مباحث پریاهو را می‌خوانند و نه درک می‌کنند و نه بدانها دلخوش دارند و حتی نه از آنها اطلاعی بدست دارند.

اما کار دکتر ریاحی چیز دیگری است. او تحقیقش را بر اوضاع اجتماعی و تاریخی و تحولات روحی و فشارهای حکومتی روزگار حافظ و پیش از او گذاشته. او حافظ را همدردی از مردمان قرون اعصار دیده و در احوال آن حافظ و مردمان همدرد او بتحقیق برخاسته و بنابراین به نتایجی رسیده است که دلنشین تر از تمام آن مشروحات و کتب و نقدها و تحقیق‌ها و تفحص‌های عالمانه و مدعیانه دیگران است. استاد ریاحی حافظ را نه صوفی می‌داند و نه مشرک و نه متحجر و قشری و نه لابلالی و

نه باده خواری مست لایعقل و بی بند و بار و بی غم، نه بازاری و زرپرست می داند و نه گدا و حکومت نشینی محتاج یک لقمه نان، نه درباری می داند و نه ضد ارباب مسند ریاست و حکومت. نه دستی می بود و نه دستش را می بوسند. نه به آسمانی فکر می کند و نه از غیب و خدای آسمان یکسره بریده است.

ریاحی دیوان حافظ را جز فرهنگ مردم ایران و جز اندیشه ایرانی نمی داند. اندیشه زندگی کردن و به سامان زندگی کردن آنرا از هیچ مکتب و فشری غیر از مکتب و مشرب واقعی و طبیعی و حقیقی فرهنگ و فلسفه آرامش بخش و نشاط انگیز و چاره ساز ایرانی نمی بیند و همه جا سعی کافی دارد که حافظ را یک ایرانی اندیشمند پر درد و خسته دلی بیابد که از درد مردم روزگارش دردمند و از رنج و بلای آنها در رنج و بلاست. و هیچ امیدی جز به تدبیر ایرانیان آزاده مردم دوست ندارد که خدای ایران را هم یاور آن آزادگان می داند، یا دست کم آرزوی یاری خدای ایران به آن رادمردان آزاده فارسی گوی دارد.

در این کتاب فرخنده رای استاد ریاحی مؤلف هوشمند و محقق مشهور ادب فارسی هم مانند سایر محققان در پی ریشه شناسی تعبیرات و امثال و حکمها - معانی لغات، کنایات و استعارات، صحت یا عدم صحت ضبط نسخه بدلهای و استنادها و استنتاجات سایر محققان و شارحان و ناشران هست و بی گمان کمتر از دیگران توفیق دستیابی به نتایج صحیح ندارد. اما آنچه در کار دکتر ریاحی در این مقوله تازگی دارد و مورد توجه دیگر حافظ شناسان قرار نگرفته است، استناد و استنتاج از متون نشر فارسی کهن است که با روشنی و دقت و بصیرت از کتب مشهور کهن استنتاج عالمانه نموده است. توجه حافظ به شاهنامه فردوسی و الهام او و یا توارد ذهن او از شاهکار جاویدان ادب پارسی ایران زمین یعنی شاهنامه فردوسی خود از نکته های بدیع و تازه یاب کتاب دکتر ریاحی است که شاید تا امروز کسی بدان توجه نکرده باشد. برای سلامت و توفیق دکتر ریاحی جز آرزومندی مایه ای و چیزی ندارم تا بتقدیم رسانم و از زبان فردوسی بزرگ بدیشان عرض می کنم.

دی و فرودینت خجسته بواد در هر بدی بر تو بسته بواد

اینک گوشه هایی از نوشته دکتر ریاحی را می خوانیم:

«عظمت حافظ، و امتیاز او بر شاعران پیش از او در این است که شعر حافظ مظهر عصیان بر ضد یکنواختی و یکدستی تحمیل کرده عباسیان است. حافظ حکیمی است که بر ضد فرهنگ قالبی و سنن تحمیلی و ظلم و جور روزگار خود عصیان کرده، و هنرش در این است که اندیشه های خود را با چنان لطف و افسونی بیان کرده که قبول خاطر عمومی یافته و در عین حال دستگاه جور هم نتوانسته است گزندی به او برساند.

سخن حافظ محصول روزگاری است که بعد از تحولات، حالا دیگر شاعر اندکی آزادتر می اندیشید، و جرأت می کرد گاهی به طنز و افسوس نارواها را، اگرچه در پرده ابهام و ایهام، به باد انتقاد گیرد.

حافظ در برابر ستم و ربا و سالوس و ظاهرپرستی تنها نیست، «رند» را هم در کنار دارد. رند حافظ آفریده خیال او نیست. تصویری است از ایرانی زیرک و روشن بین نکته دان و ژرف اندیش عصر او، راوی خوش بیان طنز و افسوس و انکار شاعر در برابر ربا و دروغ و فریب، و قهرمان پیکار با بیداد و ستم و غارتگری و رندسوزی حاکم بر زمانه او. زیرکی و حکمت آموزی او گاهی بهلول

دیوانهٔ فرزانه یا لقمان حکیم را به یاد می‌آورد. اصلاً چرا نگوئیم عید زاکانی شاعر همان عصر است با لطافت رندانهٔ حکمت آمیزش. (از صفحات ۵۷ و ۵۸ و ۵۹ کتاب)

جام گیتی نمای شعر حافظ

«گفتیم که با برافتادن خلافت بغداد، سیاست فراگیر خفقان هم برافتاد. رشته‌های اسارت گسست و سیاست واحد اختناق فرهنگی که به دست حکومت‌های دست نشانده همه جا یک نسق اجرا می‌شد، دیگر مرکزیت واحدی نداشت. اما رسوبات آن که در اذهان سادهٔ عوام نشست بود به صورت سنتی دیرپای برجا ماند. بندهای نهان و آشکاری که مثل تارهای عنکبوت در طول پنج قرن در ژرفنای مغزها تنیده بودند به این سادگی و آسانی گسستی نبود. تلقیناتی که با قدرت دولتی و از راه تألیف کتابها و «مجالس مذکران» به روزگاران در اذهان عوام ریشه دوانیده بود، این بار به صورت افکار عمومی جامعه همچنان باقی بود.

اگر آن روز که حکومت، حسنک وزیر را به دار می‌کشید، مردم می‌گریستند، این بار مردم کوچ و بازار با اهل راز طرف بودند، و حافظ از این مدعیان می‌اندیشید و ناچار راز معرفت را در پردهٔ ابهام و ابهام نهان می‌داشت:

غیرت عشق زبان همه خاصان ببرید کرکجا سرّ غمش دردهن عام افتاد

گفت آن یار کزو گشت سردار بلند جرمش این بود که اسرار هویدا می‌کرد
آنچه در دل‌های سادهٔ عوام جاخوش می‌کند، نه تنها به سادگی جای نمی‌پردازد، بلکه با گذشت زمان استوارتر و ریشه‌دارتر هم می‌شود. مرد عامی کتاب نمی‌خواند، اهل بحث هم نیست که باورداشتهای خود را به محک نقد بزند. تا زنده است معتقد به چیزی است که از پدر و مادر گرفته، و هرچه هم فکر می‌کند دلائل و قرائن تازه‌ای برصحت آن می‌یابد. چنین بود که بعد از سقوط خلافت بغداد، عامهٔ مردم در ظلمت تعصبات خود ماندند، و غوغای عوام جانتین تعصب حاکم فرموده شد. اکثر ایرانی هم که یکی بعد از دیگری قدرت را به دست می‌گرفتند خود از میان عوام برخاسته بودند، و به ندرت مرد فرهیختهٔ روشن بینی به قدرت می‌رسید. برخی نهادها هم که هنوز به روال شیوه‌های پیشین البته با پشتیبانی کمتر به کار خود مشغول بودند، ادامه دهندهٔ سیاست عباسی بودند. مثلاً خود حافظ در چنان مدرسه‌هایی درس خوانده بود، و ظاهراً در آنها تدریس هم می‌کرد. این است که در سخن او تعبیرات مدرسه‌ای فراوان می‌بینیم و غزل‌های ملمعی ساخته که نشانهٔ تأثیر آن مدرسه‌هاست. با اینهمه سیاست حاکم استمرار نداشت و با تغییر و تبدیل ایران و وزیران در تبدل و تحول بود. سخن حافظ آئینهٔ این تحولات و ورق گردانی لیل و نهار و به هم خوردن دفتر ایام در عصر اوست. و همین نکتهٔ تنوع دلپذیری بدان داده است. مثلاً وقتی شاه شیخ ابواسحاق فرما تراوشی شیراز را به دست می‌گرفت، آزادگان و اهل ذوق واندریشه نفس راحتی می‌کشیدند. اما خاتم فیرزهٔ بواسحاقی اگرچه خوش می‌درخشید، ولی دولت مستعجل بود. بعد از او امیر مبارز مظفری (معروف به محتسب) بر تخت نشست، او رسم و راه غزنوی و سلجوقی را تازه کرد و از المعتضد بالله عباسی که در مصر ادعای خلافت داشت عهد و لوا گرفت. نفسها در سینه‌ها حبس شده بود و حافظ می‌سرود:

گویند رمز عشق مگوئید و مشنوید مشکل حکایتی است که تقریر می‌کنند

ای دل طریق رندی از محتسب بیاموز مست است و در حق او کس این گمان ندارد

خدا را محتسب ما را به فریاد دف و نی بخش که ساز شع از این افسانه بی قانون نخواهد شد
نوبت به پسرش شاه شجاع که می رسید، باز هم هاتف غیبی مژده ها به گوش شاعر می رسانید:

به صوت چنگ بگوئیم آن حکایت ها که از نهفتن آن دیگ سینه می زد جوش

بعدها عدالت و دانش پروری شاه منصور هم امیدها در دلها برمی انگیخت و هنگام آمدن او می گفت:

جمال بخت ز روی ظفر نقاب انداخت کمال عدل به فریاد دادخواه رسید
ز قاطعان طریق این زمان شوند ایمن قوافل دل و دانش که مرد راه رسید
به طور کلی سالها و روزهای امن و آسایش کوتاه و اندک بود. همیشه تاریخ چنین تکرار می شد که گردنکش بیدادگری از گوشه ای برمی آمد، و به زور شمشیر و با کشتار بیگناهان بر مسند قدرت تکیه می زد. می تاخت و می کشت و می سوخت و غارت می کرد. از دست آزادگان و خونین دلان کاری بر نمی آمد. خون می خوردند و خاموش بودند. هنر حافظ در این است که دردهای مردم را در آن روزها بیان کرده است. شاعران پیش از او از این غمها فارغ بودند. برای گذران زندگی مدح و هجوی می گفتند. آزاده تران از مدح و هجو پرهیز داشتند و فقط غمهای شخصی خود را می آوردند. از لطف و قهر معشوق، لذت و مرارت وصل و هجر و... امتیاز حافظ بر دیگران این است که او خودبین و خودپرست نیست. غم همه مردم را می خورد. مردم اندیش است و مردم دوست. راز جاودانگی او هم همین است. وقتی می گوید «من» در بسیار جاها مراد خود شمس الدین محمد حافظ نیست. مردم زمانه او هستند. آنجا که می گوید: «بر دلم گرد ستمهاست خدایا مپسند - که مکدر شود آئینه مهر آئینم» منظور ستم معشوق بر خود او نیست. ستمی است که بر اهل زمانه او و حتی ادوار مردم پیش از او رفته است. آنجا که می گوید سینه مالامال درد است ای درینا مرهمی! حال سینه دردمند اجتماع را بیان می کند. می گوئید نه، بقیه بیتهای غزل را بخوانید. یا در این بیتها تصریح دارد که غم او غم تنها خودش نیست:

هر دم از درد بنالم که فلک هر ساعت کسندم قصد دل ریش به آزار دگر
باز گویم نه در این واقعه حافظ تنهاست غرق گشتند در این بادیه بسیار دگر

عقاب جور گشاده ست بال در همه شهر کمان گوشه نشینی و تیر آهی نیست

راز جاودانگی حافظ در همین است که دل بلاکش و دردشناس او در تندباد حوادث و برکران تابه کران لشکر ظلم، دردهای مردم را حس کرده و به زبان آورده است، و شعر او با غنا و تنوعی که از این بابت یافته، سرود دردهای مردم ایران در تمام روزهای بدبختی بعد از او هم قرار گرفته است. این است که در هر مصیبتی مثلاً آن روز که تیمور به شیراز تاخت، یا آن روز که محمود افغان در اصفهان کشتار می کرد، و در هر بدبختی و تیره روزی دیگر صاحب دلان و آزادگان شعر او را می خواندند و تسکین می یافتند:

ز تندباد حوادث نمی توان دیدن در این چمن که گلی بوده است یاسمنی
از این سموم که به طرف بوستان بگذشت عجب که بوی گل هست و رنگ یاسمنی

به صبرکوش تو ای دل که حق رهانکند
چنین عزیزنگینی به دست اهرمنی
مزاج دهر تبه شد دراین بلا حافظ
کجاست فکر حکیمی و رای برهنی

یاری اندر کس نمی بینم یاران را چه شد؟
دوستی کی آخر آمد دوستداران را چه شد؟
آب حیوان تیره گون شد، خضر فرخ بی کجاست؟
گل بگشت از رنگ خود باد بهاران را چه شد؟
شهریاران بود و خاک مهربانان این دیار
مهربانی کی سر آمد شهریاران را چه شد؟

در چنان روزهایی مردم به حسرت ایام خوش گذشته ریاد می کردند و حافظ این حسرت مردم را در قالب غزلهایی به ظاهر عاشقانه سروده است:

روز وصل دوستداران یاد باد.....
یاد باد آنکه سرکوی توام منزل بود.....
پیش از اینت پیش از این اندیشه عشاق بود.....

شاعر جرأت نمی کند که درد مردم را فاش بگوید. نیازی هم به آشکارگفتن نبود. چونکه مردم آنچه را که او می خواست بگوید درک می کردند. او هربار حسرت مردم روزگار خود را از یاد ایام خوشی و شادی و آسایش عمومی، در قالب غزلی در کنایه و به صورت حسرت خوش ازگذشت «روز وصل دوستداران» و «بانگ نوشانوش یاران» و «خنده های مستانه صهبا» و «صحبت شبها با نوشین لبان» به یادها می آورد:

دوش بر یاد حریفان به خرابات شدم
خم می دیدم خون در دل و پا در گل بود

در روزگاری سراسر ترس و وحشت و خفقان، از خشونت خواص بیدادگر فریبکار و غوغای عوام جاهل فریفته، آنجا که از کران تا به کران لشکر ظلم است، شاعر چه کند که در پرده سخن نگوید؟ در دوره ای که نامحرمان در هر زمی هستند، حتی نسیم سخن چین است، شمع، شوخ سر بریده ای است که بند زبان ندارد، و هر کسی عربده ای. این که: «مبین!» آن که: «مپرس!» شاعر جز راز پوشیدن چه چاره ای دارد؟

گفتگوهاست در این راه که جان بگذارد
هر کسی عربده ای، این که: «مبین!» آن که: «مپرس!»

به پیر میکده گفتم که چیست راه نجات
بخواست جام می و گفت: «راز پوشیدن»

چه جای صحبت نامحرم است مجلس انس
سر پیاله پوشان که خرقه پوش آمد

بیار باده و اول بدست حسافظ ده
به شرط آنکه ز مجلس سخن بدر نرود.

گر خود رقیب شمع است، احوال از او پوشان
کان شوخ سر بریده، بند زبان ندارد

من از نسیم سخن چین چه طرف بر بندم
چو سرور است در این باغ نیست محرم راز
در آن روزگار سراسر جور دستم و تلخی و نامرادی، همه امید مردم بلاکش بی پناه، به این بود که دفتر ایام ورقی بخورد، و روزگار ظلم و ظالم سر آید. حافظ به نثرترین تعبیرات این امید مردم زمانه خود را باز می گفت و نیرو می بخشید:

باشد اندر پرده بازیهای پنهان غم مخور
چترگل بر سرکشی ای مرغ خوش خوان غم مخور

هان مشو نومید چون واقف نه ای زاسرار غیب
گسر بهسار عمر باشد باز بر طرف چمن

چنین عزیز نگینی بدست اهرمنی
یا شایعه دلپذیری در شهر می پیچید. حافظ بدین

به صبرکوش تو ای دل که حق رها نکند
بالاخره روزی می شد که خبرخوشی می رسید،
چراغ امید در دلها برمی افروخت:

چنان نماند و چنین نیز هم نخواهد ماند
که: جام باده بیاور که جم نخواهد ماند،

رسید مژده که ایام غم نخواهد ماند
سرود مجلس جمشید گفته اند این بود

(از صفحات ۵۹ تا ۶۸ کتاب)

عبدالرحمن عمادی

دو واژه نامه از گویش های ایرانی: یزدی و همدانی

هر زمینی سعادت می دارد
هر محل عرف و عادت می دارد
(اوحدی مراغه ای)

در سرزمین باستانی ایران عرف و عادت، نمونه ایست از فرهنگ بومی و مردمی، که برجسته ترین شاخه آن، واژه ها و مثل ها و شعرها و داستانهاست که با گویش مردم هردیار زنده و پایدار مانده، برای شناسنامه کشور ما و زبان فارسی، با فروتنی شهرستانی، یاور و یار، و برای فرهنگدوستان، از جمله سعادت ها هستند که به یادگار مانده اند.

می خواهم در این جا، اشاره وار، از دو کتاب در این زمینه یاد کنم. یکی واژه نامه یزدی اثر آقای ایرج افشار. دیگری واژه نامه همدانی اثر آقای: هادی گروسین زاده. یادآورهای این بنده خواننده، که نه یزدیم و نه همدانی و نه ویراستار و کارشناس، تنها یادداشتی است و بس.

اول: واژه نامه یزدی: از سوی فرهنگ ایران زمین چاپ و نشر گردیده. با ۲۱۵۰ واژه یزدی، با

چند پیوست، دربردارنده ۲۲۶ واژه پیشه های (آسیابانی، بافندگی، بنائی، خرما، رنگرزی، روغن گیری، کشاورزی، گوسفند داری، نجاری) و ۲۳۳ بیت شعر یزدی از شاعر معاصر، آقای عبدالحسین جلالیان با ۲۴۷ واژه آن شعرها.

سودهای این کتاب فراوان است. نزدیک به همه واژه ها ایرانی و مایه دارند. واژه ها با آوانوشت حروف لاتینی با کمترین غلط چاپی، با نظم و ترتیب چاپ شده اند. در آوانوشت، واژه های مرکب تجزیه شده اند که چیرگی افشار را در شناخت واژه ها می رساند. نمونه های زیر توجه مرا جلب کردند: آرز - ärz : آرزو. در ادب فارسی و فرهنگها مصدری از آن بطور ساده نداریم. شاید بتوان از آن آرزیدن، آرزوئیدن بدست آورد. آجوندن = ajundan متعدی مصدر آجیدن است که در فرهنگها بنظر نرسید. آفتاب کورک = a.kurok: غروب آفتاب. کور شدن روشنائی در گویش های